

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی و سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۸، صص ۴۴-۵

۱

ترامپ و ضرورت بازسازی نظم بین‌المللی لیبرال دموکراسی

دکتر سید مهدی حسینی متین^۱

^۱. کارشناس ارشد مسائل بین‌المللی smhmatin@yahoo.com

چکیده

مجموعه مواضع و اقدامات ترامپ در دو سال گذشته درخصوص خروج از معاهدات مهم بین‌المللی و منطقه‌ای و نهادهای چندجانبه، سیاست‌های تنش‌زا و رفتارهای آن علیه متحدین و شرکای راهبردی مانند جنگ تعرفه‌ها علیه اروپا و چین و نیز تأکیدات مکرر مبنی بر اینکه ساخت و مناسبات موجود نظام بین‌الملل بویژه نظم اقتصادی در راستای منافع امریکا نیست، معنا و مفهومی جز نارضایتی از شرایط موجود ندارد.

آیین سیاست خارجی ترامپ موسوم به «امریکا نخست» و «بازگشت عظمت امریکا» همراه با سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و حمایت‌گرایانه اقتصادی و تنش‌زای وی تداعی‌کننده وجود برنامه‌هایی برای دگرگونی در نظم موجود بین‌الملل است. آیا ترامپ بدنبال جایگزین نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی لیبرال مبتنی بر تجارت آزاد است و یا می‌کوشد با حفظ آن، این نظام را بگونه‌ای اصلاح نماید تا منافع امریکا به بهترین وجه تأمین گردد؟ فرضیه مقاله این است که «ترامپ قصد ندارد نظم لیبرال دموکراسی را جایگزین نماید بلکه، هدف وی بازسازی آن به منظور اعاده و یا برقراری موقعیت هژمونیک امریکا است».

واژگان کلیدی

امریکا نخست، آیین سیاست خارجی، ترامپ، نظم بین‌المللی لیبرال، قدرت‌های بزرگ، اقتصاد، تجارت آزاد.

مقدمه

ترامپ طی دو سال (ژانویه ۲۰۱۷ تا ژانویه ۲۰۱۹) از زمان حضورش در کاخ سفید همواره تأکید کرده است که ساخت و مناسبات موجود نظام بین‌الملل در راستای منافع امریکا نیست و امریکا در دهه‌های اخیر از این شرایط بشدت متضرر شده است. وی حتی متحدین امریکا را نیز متهم نمود که از امریکا سوء استفاده کرده اند. پمپئو نیز در سخنرانی ۴ دسامبر ۲۰۱۸ خود در بروکسل (در صندوق مارشال آلمان) در باره برنامه‌های امریکا برای تأمین منافعش در شرایط کنونی نظام بین‌الملل چنین توضیح داد: «هر کشوری [از جمله امریکا] باید [حق دارد] بپرسد که آیا نظم بین‌الملل کنونی در خدمت مردم آن کشور است یا نه؟ و اگر نیست باید بپرسیم، چطور می شود آن را اصلاح کرد؟ این کاری است که رئیس جمهور ترامپ در حال انجام آن است. او ایالات متحده را به نقش سنتی و محوری اش در رهبری جهان باز می گرداند. مأموریت ما اعمال مجدد حاکمیت [ملی امریکا] و اصلاح نظم بین‌المللی لیبرال است و از دوستان خود می خواهیم که به ما کمک کنند. ما قصد داریم نظم بین‌المللی در خدمت شهروندان ما باشد - نه اینکه آنها را کنترل کند.»^۱

این اظهارات پمپئو و مجموعه مواضع و اقدامات دولت ترامپ در خصوص خروج از معاهدات مهم بین‌المللی و منطقه‌ای اعم از توافق‌ها و پیمان‌های اقتصادی مانند پیمان تجارت آزاد اقیانوس آرام موسوم به TPP، خروج از پیمان آب و هوایی پاریس، خروج و مذاکره مجدد در مورد پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی (نفتا)، خروج از سازمان‌های بین‌المللی مانند شورای حقوق بشر، یونسکو و یا خروج از برجام بعنوان توافقی چندجانبه که بخش مهم آن گسترش مناسبات اقتصادی کشورهای ۱+۵ شامل امریکا با ایران بوده است، و جنگ تعرفه‌ها با متحدین از یکسو و سایر تحرکات دولت امریکا شامل تهدید به خروج از سازمان بین‌المللی تجارت (WTO)، کاهش کمک‌های اقتصادی، زیرسؤال بردن نقش ناتو و روابط متشنج با متحدین سنتی این کشور در این

دوره، حاکی از آن است که ترامپ راهبرد جدیدی را برای شکل بخشیدن به نظام بین‌الملل بر مبنای منفعت امریکا برگزیده است. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور امریکا با توسل به دکترین «امریکا نخست» و با جاه‌طلبی ذاتی و ویژگی‌های شخصیتی اقتدارگرایانه خود، بدنبال تغییر «نظم بین‌المللی لیبرال (دموکراتیک) قاعده مند» بویژه «نظم اقتصادی بین‌المللی» مبتنی بر تجارت آزاد است و می‌کوشد به سمت تغییر این نظم حرکت کند. از سوی دیگر، هیچ نظم بین‌المللی قرار نیست تا ابد باقی بماند. نظام بین‌الملل موجود نیز در دو دهه گذشته دچار تغییراتی شده و به تعبیری با ظهور بازیگران دولتی و غیردولتی جدید و پدیده جهانی شدن بخصوص عصر فناوری اطلاعات، از درون شکسته است.^۲

با وجود این، فقط قدرت‌های بزرگ هستند که می‌توانند تغییراتی در ساختار ایجاد نمایند و یا دست به بازسازی یا جایگزینی آن بزنند. اما دست کم در شرایط کنونی رقیب عمده دیگری برای رهبری نظم لیبرالی برای امریکا وجود ندارد و حیات این نظام کماکان در راستای منافع امریکا و غرب ادامه دارد.

در این میان، اعلام آیین (دکترین) «امریکا نخست» و «بازگشت عظمت امریکا» همراه با سیاست‌های جدید و یکجانبه‌گرایانه و ناسیونالیستی ترامپ چه کارکردی می‌تواند داشته باشد. نارضایتی ترامپ از نظم موجود و سیاست‌های تهاجمی و یکجانبه‌اش تداعی کننده طراحی برنامه‌ای برای دگرگونی در ساختار و یا دستیابی به سازوکاری جایگزین در این شرایط است. لذا، این پرسش مهم مطرح می‌شود که آیا ترامپ بدنبال تغییر نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی لیبرال مبتنی بر تجارت آزاد و جایگزینی آن با نظم جدیدی است؟ یا می‌کوشد با حفظ آن، این نظام را اصلاح نماید تا منافع امریکا را بهتر تأمین نماید؟ فرضیه این نوشتار این است که «امریکای ترامپ قصد دارد نظم بین‌المللی لیبرالی را بگونه‌ای بازسازی کند تا هژمونی امریکا را /عاده یا تثبیت نماید.» بعبارت دیگر، امریکای ترامپ قصد ندارد نظم مبتنی بر

لیبرال دموکراسی را بطور بنیادین تغییر دهد بلکه، با ابراز نگرانی از تضعیف موقعیت امریکا در اثر چندقطبی شدن ساختار نظام بین‌الملل با ظهور قدرت‌ها و بازیگران جدید دولتی و غیر دولتی و در نتیجه عدم تأمین منافع امریکا با قواعد و رویه‌های بجامانده از دوره جنگ سرد و پس از آن، قصد دارد جایگاه هژمونیک و جهانی امریکا را اعاده نماید که به اعتقاد ترامپ مشابه آن زمانی در دوره جنگ سرد در بلوک غرب (بویژه دوره ریگان) وجود داشته است. اینکه آیا امریکای ترامپ در عمل و با توجه به امکانات و مقدرات خود موفق خواهد شد به این هدف خود جامه عمل بپوشاند یا نه، موضوع بررسی این گزارش نیست بلکه این نوشتار فقط در پی بررسی و شناخت اهداف سیاست خارجی ترامپ در این دوره است تا روشن شود سیاست‌ها و تصمیمات وی در سیاست خارجی چه اهدافی را دنبال می‌کند. بررسی این موضوع نیازمند یک بحث نظری در خصوص مفهوم نظم بین‌المللی و یک بحث عینی در خصوص مجموعه رفتارها، سیاست‌ها و اقدامات امریکا در دوره دو ساله است که به ترتیب ارائه خواهد شد.

مفهوم نظم بین‌الملل

نظریه‌های سیاست بین‌الملل کمتر به رفتار بازیگران بعنوان سیاست خارجی می‌پردازند و چنین ادعایی هم ندارند. اما می‌توان ادعا نمود که بطور کلی رفتار بازیگران گوناگون با سطوح متفاوت قدرتمندی در عرصه سیاست بین‌الملل تابع دو متغیر مهم است؛ توانایی‌های ملی و ساختار نظام بین‌الملل بعنوان یک متغیر محدود کننده. نظم‌های بین‌الملل نیز بدلیل قدرت محور بودن آنها پدیده‌های موقت و ناپایدار تلقی می‌شوند و در واقع، هیچ نظمی نیست که برای همیشه استمرار یابد. این تغییر و دگرگونی به عوامل و متغیرهای مختلفی بستگی دارد که مهمترین آنها منافع قدرت‌ها و بازیگران بزرگ است. هرچند امریکا بعنوان تنها قدرت بجای مانده از دوره جنگ سرد از قدرت فوق‌العاده‌ای برای تغییر شرایط نظام بین‌المللی برخوردار است اما در عین حال، بدلیل

ساختار و ماهیت نظام بین‌الملل و بعنوان یک واحد سیاسی در میان سایر واحدها از محدودیت‌ها و محذوراتی نیز برخوردار است که مانع تحقق کامل آمل و اهداف این کشور می‌شود.^۳ به نظر می‌سد آنچه در دو سال گذشته در اثر سیاست‌ها و اقدامات دولت ترامپ در امریکا شاهد آن بوده ایم تلاش گسترده برای تغییر سمت و سوی نظم موجود بین‌الملل است تا منافع بیشتری را برای آن دولت بدنبال داشته باشد. سیاست‌ها و رفتارهایی مانند مقابله با جهانی سازی و مداخله بین‌المللی، زیر سؤال بردن مواضع و سیاست‌های ریشه دار و طولانی امریکا از تجارت آزاد و مهاجرت آزادانه گرفته تا عدم تمایل به حفظ اتحادها و تعهدات برون مرزی یا حداقل ایجاد تردید در ضرورت وجودی آنها و همچنین، خروج از معاهدات چند جانبه که در طول هفتاد سال گذشته مبانی و پایه‌های اصلی صلح و ثبات استراتژیک و امنیت بین‌المللی بویژه امنیت متحدین و شرکای امریکا را تشکیل می‌دادند، در این مجموعه قرار می‌گیرند. این اقدامات، قبل از هرچیز نشانه نارضایتی دولت کنونی امریکا از نظم موجود است که آن را تأمین کننده منافع خود نمی‌یابد و در مرحله بعد، نشانه انگیزه و تصمیم جدی آن دولت برای تغییر ماهیت و نظم بین‌الملل کنونی است. اما منظور از نظم بین‌الملل چیست؟

برغم استفاده زیاد این اصطلاح در زندگی روزمره و از سوی رسانه‌ها و سیاستمداران به نظر می‌رسد برداشت یکسانی از آن در میان همه افراد وجود ندارد. در بهترین حالت یک برداشت عام از آن در ذهن همه وجود دارد و آن این است که، نظم بین‌الملل به معنای توصیف شرایط، آرایش، قواعد و ماهیت روابط بین‌الملل (روابط میان کشورها) در یک مقطع خاص زمانی است.^۴

بعبارتی، این مفهوم، شرایط روابط میان کشورها در یک محدوده زمانی خاص را تبیین می‌کند و هم از این جهت معیاری برای اندازه گیری شرایط جهانی است که، آیا نظامی وجود دارد یا بی‌نظمی حاکم است. در چنین حالتی، نظم بین‌الملل هم شامل و بازتاب دهنده ترتیبات جهانی است که صلح، رفاه و آزادی را ترویج می‌کند و هم شامل تحولاتی است که چنین کارکرد

ویژه‌ای ندارد. به این ترتیب، مشخص می‌شود که مفهوم «نظم» با مفهوم کم و بیش مشابه دیگر، یعنی «بطورمنظم» تفاوت‌هایی دارد. عبارت روشنتر، درحالی که «نظم» بطورتلویحی به مفهوم متضاد خود یعنی «بی‌نظمی» نیز دلالت دارد؛ اما اصطلاح «بطورمنظم»، دارای چنین معنای تلویحی نیست و بی‌قاعدگی را بر نمی‌تابد. لذا، این مفهوم به این معنی است که ممکن است نظام بین‌الملل دارای نظم باشد اما فاقد ثبات و آرامش لازم باشد. بعبارتی، ممکن است نظم بین‌المللی وجود داشته باشد که عاری از ثبات و فاقد برخورداری از رضایتمندی بازیگران اصلی باشد.

هنری کیسینجر و هدلی بول جزو مهمترین نظریه پردازان رشته روابط بین‌الملل هستند که در مورد نظم بین‌الملل سخن گفته اند و بهترین تعریف کلاسیک از نظم بین‌الملل را ارائه داده اند.^۵ هردوی این نویسندگان ضمن تأکید بر نقش واحدهای سیاسی بعنوان بازیگران اصلی در ایجاد نظم بین‌الملل، در تعریف نظم در این زمینه اشتراک نظر دارند که، «نظم [بین‌المللی] بازتاب درجه‌ای از پذیرش ترتیبات و قواعد هدایت روابط بین کشورها از سوی قدرت‌های بزرگ با توانایی‌های متفاوت است و در همان حال، این قدرت‌ها به نقش سازوکارهای دیپلماتیک برای تنظیم و تغییر این قواعد اذعان دارند.»^۶ در این معنا، نظم از نوعی مشروعیت برخوردار است که دولت‌ها به قواعد و رویه‌های جاری و حاکم بر روابط بین کشورها قائل هستند و همین امر باعث برقراری صلح و ثبات در میان کشور- دولت‌ها برای یک دوره معین می‌شود. به همین ترتیب، «بی‌نظمی نیز بازتاب توانایی قدرت‌های بزرگ ناخشنود از ترتیبات موجود برای تغییر آنها حتی با استفاده از زور و خشونت است.»^۷

بنابراین، نظم در این تعبیر به معنای تلاش دولت‌ها بعنوان بازیگران اصلی نظام جهانی برای کنار گذاشتن استفاده از نیروی نظامی جهت رسیدن به اهداف سیاست خارجی خود است که در همان حال، احترام به حاکمیت کشورها و امور داخلی آنها را با خود به همراه دارد. این تعریف وابستگی شدیدی به عهدنامه وستفالیای در قرن هفدهم دارد که به جنگ‌های سی ساله در اروپا پایان داد زیرا

مفهوم دولت و حاکمیت ملی بعنوان سدی درمقابل دخالت سایر دولت‌ها از آن دوره بجامانده است. لذا، با این توضیحات مشخص می‌شود که جنگ‌های جهانی اول و دوم، بی‌نظمی‌هایی بوده‌اند که نظم موجود را از بین برده‌اند اما پس از آن جنگها، نظم‌های دیگری نیز شکل گرفته‌اند. هرچند این تغییرات با برنامه ریزی قبلی نبوده و با وقوع حوادث و رویدادهای غیرمترقبه شکل گرفته‌اند؛ اما نتیجه یکی است و آن برقراری «نظم جدید جهانی» است. آنچه لازم است در اینجا بر آن تأکید شود این است که نظم‌ها معمولاً بطور خودکار ایجاد نمی‌شوند و بطور خودکار هم حفظ نمی‌شوند حتی اگر آن نظم‌ها آشکارا به نفع همه کسانی باشند که از آن منتفع می‌شوند. بلکه این قدرت‌های بزرگ‌اند که چنین برنامه‌ای را پیش می‌برند. ضمن اینکه، موازنه قوا و منافع اقتصادی و بهم پیوستگی دولت‌ها که بسیاری از کشورها از آن شرایط بهره‌مند می‌شوند نیز نتوانسته مانع وقوع جنگ شوند؛ کما اینکه جنگ‌های جهانی اول و دوم در چنین شرایطی بوقوع پیوسته‌اند.^۸ با وجود این، امریکا و شوروی در دوره رقابت‌های جنگ سرد (و در چارچوب نظم بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم) برای برقراری نوعی توازن نظامی بین دو بلوک کوشیدند که، عملکرد پیمانهای نظامی ناتو و ورشو در جلوگیری از وقوع جنگ در اروپا و حتی خارج از آن در این دوره، محسوس باشد. همچنین، امریکا در این دوره با برنامه‌هایی مانند طرح مارشال در صدد تقویت اقتصادی و سیاسی متحدین خود برآمد تا بتوانند در مقابل چالش‌های اتحاد شوروی مقاومت نمایند.

نظم لیبرال

نظم بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم همان نظمی است که از آن با عنوان «نظم بین‌المللی لیبرال دموکراتیک» (دموکراسی لیبرال) یاد می‌شود. این نظم دارای ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و استراتژیک و همچنین، منطقه‌ای و جهانی بود^۹ اما با پایان جنگ سرد درحالی که نظم و رقابت‌های آن دوره پایان یافت، نظم لیبرالی پس از جنگ دوم جهانی همچنان

به حیات خود ادامه داد و دولت‌های مختلف امریکا نیز ادعای رهبری آن را داشتند. نظریه مشهور فرانسیس فوکویاما در مورد «پایان تاریخ»^۱ درخصوص ادامه حیات و جاودانگی لیبرال دموکراسی نیز در همین دوره رایج گردید که به اعتقاد وی، فرآیند تکامل فرهنگی- اجتماعی بشر و نوع ساختار سیاسی که می‌تواند جامعه بشری را هدایت نماید با تشکیل و گسترش دموکراسی‌های لیبرال در تمام نقاط دنیا به پایان خود رسیده و هیچ حکومت دیگری از چنین توانایی برخوردار نخواهد بود. در هر صورت، این نظم لیبرالی دارای ابعاد اقتصادی مهمی است که هدف آن ایجاد دنیایی بدور از کمونیسم و مشوق تجارت آزاد بعنوان موتور توسعه و عملیات‌های پولی کارآمد است که هم رشد اقتصادی را بدنبال می‌آورد و هم ابزاری برای برقراری ارتباطات تنگاتنگ و گسترده بین کشورها و جوامع مختلف و در نهایت استمرار روابط صلح آمیز میان آنهاست. نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری نظام مالی بین‌المللی موسوم به برتن وودز^۱ در سال ۱۹۴۴ بوده است که ترتیبات و نهادهای مالی و پولی جهانی - مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سپس سازمان تجارت جهانی - را بوجود آورد که بتواند علاوه بر حفظ نظم سیاسی و اقتصادی لیبرال، رهبری امریکا و جهان غرب را در دوره‌ای طولانی تضمین نماید. باتوجه به وسعت و قدرت اقتصاد امریکا دلار بعنوان تنها ارز مؤثر و مسلط جهانی با پشتوانه طلا تبدیل شد که سایر ارزها در رابطه با آن سنجیده می‌شوند.

بعد سیاسی آن نظم، به رهبری جهانی امریکا و رهبری جهان غرب و بعد دیپلماتیک آن نیز به تأسیس سازمان ملل متحد بر اساس منشور ملل متحد باز می‌گردد که نهاد اصلی حل و فصل اختلافات و مناقشات بین‌المللی و شورای امنیت بعنوان رکن اصلی و مسئول حفظ صلح و ثبات جهانی است. در بعد استراتژیک، هدف نظم لیبرالی این بود که بدلیل ماهیت آنارشی نظام جهانی و حاکمیت سیاست قدرت و عدم استیلا کامل سازمان ملل متحد برای حل و فصل مناقشات میان کشورها، در شورای امنیت حق وتو بعنوان امتیازی به پنج

^۱. Bretton Woods

قدرت اصلی عضو شورا داده شود تا آنها نتوانند از سازمان ملل متحد بعنوان ابزار قدرت خود استفاده کنند و نوعی مدیریت چندجانبه (اجتناب از یکجانبه گرایی) برای مسائل بین‌الملل ایجاد شود. بدیهی است که نتیجه این وضعیت نیز اجتناب از کاربرد زور و نیروی نظامی برای حل و فصل مناقشات از سوی قدرت‌های بزرگ است. سایر معاهدات بین‌المللی در مورد خلع سلاح هسته‌ای، شیمیایی و موشکی و حتی فضای ماورای جو نیز در همین راستا تنظیم و به اجرا گذاشته شدند تا ثبات استراتژیک برقرار و مانع بروز جنگ در میان ملت‌ها گردد. آنچه مهم است نقش امریکا بعنوان مؤسس این نظم و جایگاه رهبری آن است؛ زیرا در این دوره شاهد تأسیس سازمانها، نهادها، ترتیبات، مقررات و رژیم‌های بین‌المللی هستیم که در راستای تأمین منافع این کشور ایجاد شده و شرایطی را فراهم ساخته‌اند تا مدل حکومتی و ارزش‌های دموکراتیک امریکایی را در سطح جهانی تحکیم و در نهایت رهبری امریکا را تثبیت نماید. بیش از ۷۰ سال این نظم لیبرالی در راستای منافع امریکا کار کرده و رهبران این کشور نیز از این شرایط خرسند بوده و همواره در حفظ آن کوشیده‌اند و اجازه نداده‌اند خدشه‌ای در این نظم و رهبری آن ایجاد شود. اما اقدامات و رفتارهای دولت امریکا به رهبری ترامپ در دو سال گذشته روند متفاوتی را نشان می‌دهد که نه تنها حاکی از عدم رضایتمندی بلکه نشانه تلاش‌هایی برای تغییر و یا تعدیل شرایط موجود است.

رهیافت نظری و عملی ترامپ نسبت به نظم لیبرال

بطور معمول نامزدهای ریاست جمهوری امریکا در دوره تبلیغات و مبارزات انتخاباتی استراتژی سیاست خارجی و امنیت ملی خود را تدوین و در اختیار عموم قرار می‌دهند تا نه تنها مورد اقبال عمومی برای جلب آرا قرار گیرد بلکه مهمتر از آن، در اختیار نخبگان و اندیشکده‌های امریکایی قرار گیرد تا آنها در جریان مناظره‌های علمی آن را مورد نقد و بررسی قرار دهند و در نهایت به سیاست‌های عملی دولت تبدیل شود. برای این منظور نامزدهای ریاست

جمهوری تیمی کارآمد و متخصص در زمینه امنیت ملی را از میان متخصصین حزبی یا حرفه‌ای تعیین می‌کنند تا این وظیفه را انجام دهند. اما ترامپ نامزد ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ از حزب جمهوریخواه اصولاً فردی برون حزبی^۱ و فاقد تیم امنیت ملی حرفه‌ای و کارآمد بود. لذا، مبارزات وی در این دوره دارای دو ویژگی مهم بود: (۱) فقدان تیم امنیت ملی حرفه‌ای و با تجربه که بتواند برای سیاست خارجی ترامپ نظریه علمی پی‌ریزی نماید، (۲) فقدان نظریه و آیین سیاست خارجی که در معرض نقد و بررسی عموم و اندیشکده‌های امریکایی قرار گیرد.

باوجود این، خود وی در ایام انتخابات از مفاهیم و اصطلاحاتی در حوزه‌های اقتصادی، سیاست خارجی، امنیت ملی، و اجتماعی استفاده کرد که صرف نظر از پس‌زمینه‌های احتمالی نظری یا انتزاعی که از قبل در ذهن ترامپ وجود داشته‌اند، پس از پیروزی همانها کم و بیش، تبدیل به آیین سیاست خارجی و سیاست‌های عملی وی شدند. ازسوی دیگر، در مرحله آغاز بکار دولت نیز رؤسای جمهوری امریکا پس از ورود به کاخ سفید معمولاً برای تدوین آیین سیاست خارجی خود به دو شیوه عمل می‌کنند: (۱) رئیس‌جمهوری خود دارای تجربه سیاست خارجی است و کنترل آن را نیز خود در اختیار دارد، (۲) رئیس‌جمهوری فاقد تجربه سیاست خارجی است و این موضوع را به متخصصین حرفه‌ای (بطورعمده وزیرخارجه یا مشاور امنیت ملی) واگذار می‌کند. ترامپ در سال نخست نشان داد که فاقد هر دو این ویژگی‌ها است. اما این وضعیت دلیلی بر فقدان برخی مفاهیم و ایده‌ها در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیت ملی در ذهن ترامپ نیست. برای مثال، در حوزه اقتصادی مفاهیمی ذاتی یا اکتسابی مانند حمایت از تولیدات داخلی (حمایت‌گرایی)^۲ از دهه ۱۹۸۰ در ذهن وی وجود داشته است که خود در مقاله‌ای در نیویورک تایمز^{۱۱} نیز به آن اشاره کرده بود. بنابراین، برای تبیین سیاست خارجی وی

1. Outsider

2. Protectionism

لازم است روی مفاهیم و ایده‌هایی که ترامپ در گذشته یا در این دوره روی آنها تأکید ورزیده - هرچند ممکن است در عمل این مفاهیم و ایده‌ها یا بطور کامل پیگیری نشده و یا برغم پیگیری‌ها، محقق نشده باشد - تمرکز نمود. کما اینکه به نظر می‌رسد همین مفاهیم تبدیل به آیین سیاست خارجی وی شده و اشاره به آنها در اینجا برای تکمیل این بحث ضروری است:

یکم - مفهوم «نخست آمریکا»: شاید یکی از مفاهیم اصلی و مهمی که ترامپ از زمان تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری در سالهای ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ مطرح ساخت، مفهوم «امریکا نخست» است. صرف نظر از اینکه رئیس جمهوری امریکا چه برداشتی از این عبارت دوکلمه‌ای در ذهن دارد، ارزش این مفهوم از نظر ترامپ به حدی است که حتی در جریان سخنرانی مراسم سوگند و آغاز ریاست جمهوری اش در کاخ سفید نیز آن را دو بار با صدای بلند تکرار کرد. اما مباحث و مناظره‌های درونی در فضای سیاسی امریکا نشان داد که این مفهوم از چنان ابهامی برخوردار است که هرچند بعنوان یک مفهوم پایه و درحقیقت، بعنوان نظریه سیاست خارجی ترامپ در متن سند استراتژی امنیت ملی امریکا مطرح شده است اما نه تنها برداشتهای از آن متفاوت است بلکه گاه برداشتهای چنان متناقض است که کاملاً در مقابل هم قراردارند. با این حال، به نظر می‌آید که این مفهوم پایه و اساس نظریه ترامپ برای تغییر و دگرگونی در نظم بین‌المللی مبتنی بر لیبرال دموکراسی تلقی می‌شود. دو برداشت متضاد زیر از این مفهوم جزو مهمترین آنهاست:

۱. انزوآگرایی فزآینده: شاید بتوان با قاطعیت ادعا نمود که در طول دوران مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ و پس از آن عمده برداشتهای از اصطلاح «امریکا نخست» این بوده است که ترامپ قصد دارد تأکید و تمرکز اصلی را بر توجه به داخل معطوف نماید و رفع مشکلات و چالش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی اولویت نخست دولت وی خواهد بود. این اصطلاح در کنار مخالفت با ملت‌سازی و جهانی شدن و تأکید بر مفهوم ملی‌گرایی از سوی ترامپ از اهمیت شایان توجهی برخوردار می‌شود. بنابراین، چنین تحلیل می‌شود که دولت

آینده امریکا نیازی به متحدین و پیمانهای سیاسی و اقتصادی و امنیتی سنتی نخواهد داشت و بتدریج رویکرد وی به اولویتهای و نیازهای داخلی معطوف خواهد شد. باتوجه به اینکه وی بارها اعلام نمود که امریکا نمی‌خواهد نقش پلیس جهانی را ایفا نماید و قصد ندارد نیروی نظامی خود را برای منافع دیگر کشورها بکار گیرد، این تصور ایجاد شده است که استراتژی نوین امریکا در این دوره «انزواگرایی فزاینده» خواهد بود. در بهترین، شرایط کسانی مانند «توماس رایت» استاد دانشگاه هاروارد با اشاره به انزواگرایی ایجاد شده در این دوره معتقدند که تنها تفاوت رویکرد ترامپ با انزواگرایان سنتی در امریکا این است که منافع اقتصادی امریکا را بگونه‌ای در چارچوب منافع ملی امریکا تعریف خواهد کرد که کمترین نیاز به مداخله نظامی احساس شود و یا اصلاً چنین نیازی وجود نداشته باشد.^{۱۲} در هر صورت، برداشت غالب همین است که، امریکا در این دوره به درونگرایی فزاینده و درنهایت، انزواگرایی روی آورده است. اما در همین ارتباط و با برداشتی ملایم تر، «ریچارد هاس» رئیس شورای روابط خارجی امریکا بجای انزواگرایی و با هشدار نسبت به این موضوع، از مفهوم «رهاسازی»^۱ (یا کناره گیری) برای الگوی رهبری و رفتاری امریکا در دوره ترامپ استفاده کرده است. منظور وی این است که امریکای ترامپ نسبت به رهبری نظم بین‌الملل بی‌میل و قصد کرده جهان را به حال خود رها کند و عبارتی قید رهبری جهانی را زده است.^{۱۳} البته، این مفهوم نیز تلویحاً انزواگرایی را در خود دارد؛ با این تفاوت که آن را تصمیمی ارادی و نه اجباری از سوی رئیس جمهوری امریکا و نتیجه ضرورتها و الزامات داخلی و جهانی می‌داند. در حالی که سایر متخصصین سیاست خارجی امریکا انزواگرایی را امری اجباری و غیر ارادی و نتیجه افول قدرت امریکا و مداخلات فزاینده در گذشته می‌دانند. در هر صورت، یکی از برداشتهای غالب در این دوره از نقش جهانی امریکا انزواگرایی فزاینده است.

۱. Abdication

۲. یکجانبه‌گرایی فزاینده: در برداشتی کم و بیش متضاد نسبت به برداشت نخست، برخی صاحب نظران از مفهوم «نخست امریکا» این گونه فهم می‌کنند که امریکا در این دوره گرفتار نوعی «یکجانبه‌گرایی فزاینده»^۱ شده است که مشابه دوره جرج بوش و تصدی نومحافظه‌کاران بر ساختار سیاسی در واشنگتن پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است؛ با این تفاوت که رویکرد ترامپ در سیاسی نیست و اقتصادی است. بعبارتی، مقصود و منظور ترامپ از این مفهوم این است که امریکا هر جا منافع اقتصادی اش اقتضا نماید بدون تردید و بطور یکجانبه اقدام خواهد کرد و خروج یا اصلاح پیمانها و توافق‌های اقتصادی بین‌المللی و منطقه‌ای اولویت نخست این دولت است. ضمن اینکه، برای جایگزین سازی این پیمان‌ها نیز فعالانه اقدام خواهد کرد. این قرائت از رفتارهای خارجی ترامپ بیشترین تأکید را بر تغییر نظم بین‌المللی لیبرال قاعده مند می‌گذارد و معتقد است هدف وی تغییر و تعدیل آن است.^۴ این برداشت، اقداماتی مانند خروج امریکا از معاهده آب و هوایی پاریس، خروج یکجانبه از پیمان اقیانوس آرام موسوم به TPP و خروج از توافقنامه‌های نفتا (پیمان منطقه‌ای امریکای شمالی) و برجام (توافق هسته‌ای با ایران) را جزو این گونه اقدامات بشمار می‌آورند. درحقیقت، آنچه رهبران کشورها بخصوص متحدین امریکا و برخی صاحب نظران را نگران کرده، این برداشت و این جنبه از رفتارهای امریکای ترامپ است که بطور یکجانبه معاهدات را ابطال و یا تعرفه‌های اقتصادی و تجاری در روابط با سایر کشورها وضع می‌کند و به عواقب و پیامدهای ناخوشایند و بی ثبات کننده آن توجه ندارد. به همین خاطر، در این مدت اعضای تیم امنیت ملی و اقتصادی ترامپ و همچنین، شخص وی در سفر به داووس (سوئیس) در ژانویه ۲۰۱۸ به منظور رفع نگرانی رهبران اروپایی و غیراروپایی تلاش کردند درخصوص این برداشت از رفتارهای امریکا روشن سازی نمایند. ترامپ اظهارداشت: «نخست امریکا به معنای امریکا به تنهایی [عمل می‌کند] نیست.»^{۱۵} اما واقعیت این است که این برداشت حتی

^۱. Increased Unilateralism

در بین متحدین امریکا و کشورهای که از روابط نزدیکتری با این کشور برخوردارند از جمله اتحادیه اروپا و اعضای ناتو، غلبه دارد و به همین دلیل نگرانی‌ها از ناحیه یکجانبه‌گرایی امریکا در بین این کشورها شایع است. در عمل نیز مشاهده می‌شود که تاکنون یکجانبه‌گرایی در رفتارهای سیاست خارجی امریکا از برجستگی خاصی برخوردار بوده است.

دوم- ضدیت با مداخله‌گرایی (با هدف ملت‌سازی): تأکید بر این موضوع از سوی ترامپ بیش از آنکه برخاسته از محاسبات استراتژیک همچون افزایش امنیت متحدین، ثبات راهبردی و مقابله با دشمنان در عرصه بین‌المللی و مانند آن باشد برگرفته از محاسبات «هزینه - فایده» برای قدرت امریکا است. ترامپ با ابراز نگرانی از افزایش هزینه‌های مداخلات برای ملت‌سازی و تضعیف موقعیت جهانی امریکا در دوره‌های گذشته و در اثر این مداخلات نظامی، این مفهوم را برگزیده است. به همین دلیل، شاید دومین مفهوم مهمی که ترامپ از آغازین روزهای مبارزات انتخاباتی بر آن تأکید ورزید، مخالفت با مداخله‌گرایی و یا به تعبیر روشن‌تر، آنچه‌ی است که در دوره جرج بوش و تا حدودی در دوره باراک اوباما از آن به «ملت‌سازی» تعبیر می‌شد. ترامپ در سخنانی در ۱۶ آوریل ۲۰۱۶ که در مؤسسه «منافع ملی» و با تمرکز بر سیاست خارجی دولت آتی خود ایراد کرد، در این رابطه گفت: «ما «ملت‌سازی» را کنار خواهیم گذاشت.»^۴ از این مفهوم چنین برداشت می‌شود که امریکا در دوره ترامپ به سمت مداخله نظامی، دست کم، به معنای حمله نظامی گسترده مانند جنگ در افغانستان و عراق و حتی مداخله در سوریه نخواهد رفت زیرا اینگونه اقدامات در شرایطی که به تعبیر ترامپ بیش از ۷ تریلیون دلار هزینه داشته هیچ سودی برای موقعیت جهانی امریکا نداشته است. بعبارتی، این نوع مداخلات براساس محاسبات هزینه- فایده نه تنها باعث تقویت امریکا نشده بلکه باعث تضعیف آن شده است و اکنون ترامپ قصد دارد با برنامه‌ها و تدابیری که اندیشیده، عظمت گذشته را برگرداند. هرچند اعلام ناگهانی خروج نیروهای نظامی امریکا از سوریه و حتی احتمال خروج از افغانستان در دسامبر

۲۰۱۸، از جمله اقدامات در این راستا بشمار می رود اما اینکه چگونه امریکا می تواند بدون مداخله گرایایی به وضعیت آرمانی خود دست یابد، به مفهوم بعدی مورد نظر ترامپ برمی گردد.

سوم- تقویت قدرت نظامی امریکا: روی دیگر مخالفت با مداخله گرایایی از سوی دولت ترامپ این است که امریکا باید توان نظامی خود را تقویت نماید. ترامپ بر روی دو بعد از قدرت امریکا؛ یعنی اقتصاد (صنعت) و نیروهای نظامی و تسلیحاتی، که بر موقعیت جهانی امریکا اثرگذار است، تأکید دارد. به نظر می رسد وی از این جهت تحت تأثیر هنری کیسنجر قرار دارد که همچون قدرت های بزرگ اروپایی اواخر قرن نوزدهم بر توان اقتصادی و صنعتی بعنوان پایه و اساس قدرت نظامی تأکید دارد.^{۱۷} ترامپ خود تحصیل کرده رشته حقوق و روابط بین الملل نیست که نسبت به نظریه های ژئوپلیتیک و معادلات استراتژیک مربوط به ثبات نظام بین الملل آگاهی داشته باشد اما تحصیل کرده اقتصاد است و از اهمیت بنیادین اقتصاد برای قدرت امریکا بخوبی آگاهی دارد. به همین خاطر، ترامپ در سخنان خود بر این دو محور بیش از هر چیز دیگری تأکید می ورزد که اقتصاد امریکا باید مورد حمایت قرار گیرد و قدرت نظامی امریکا نیز باید تقویت و بی رقیب گردد. این دومفهوم در استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۷ اشاره شده است^{۱۸}:

"مردم امریکا مرا انتخاب کردند تا دوباره امریکا را با عظمت نمایم. من قول داده ام که دولت من امنیت، منافع و رفاه شهروندان را در اولویت نخست قرار دهد. من تعهد کرده ام که ما اقتصاد امریکا را احیا نمایم، نیروهای نظامی را بازسازی کنیم، از مرزها دفاع و از حاکمیت ملی محافظت نمایم و ارزشهایمان را پیش ببریم."

به اعتقاد ترامپ، بازسازی قدرت نظامی امریکا معنایی جز بازدارندگی و جلوگیری از مداخله نظامی امریکا در خارج ندارد. به اعتقاد وی وقتی قدرت نظامی امریکا از برتری لازم برخوردار باشد، سایر قدرت های بزرگ با مشاهده این وضعیت و برتری نظامی امریکا، از تهدید امنیت و منافع ملی این کشور و

متحدین آن خودداری کرده و در نتیجه، بدلیل عدم تهدید آنها نیازی به مداخله نظامی امریکا نیز وجود نخواهد داشت. پس حفظ و تقویت برتری نظامی امریکا حیاتی است و بهترین راه تأمین امنیت امریکا سرمایه‌گذاری در صنایع نظامی و تقویت توان ارتش این کشور است. راه اجتناب از مداخله نظامی تقویت توان نظامی امریکا و حفظ برتری بلامنازع آن در جهان است. افزایش ۱۰ درصدی بودجه نظامی امریکا در سال ۲۰۱۸ و افزایش ۱۶ درصد در بودجه سال ۲۰۱۹ و افزایش ۲۳ درصدی بودجه نوسازی زرادخانه‌های هسته‌ای از حدود ۴۰۰ میلیارد دلار به ۵۰۰ میلیارد دلار در یک دهه آتی که سالانه ۵۰ میلیارد دلار می‌شود،^{۱۹} بخشی از علائم و نشانه‌های چنین رویکردی در دولت ترامپ است. در حالی که، در سالهای گذشته این بودجه‌ها کاهش یافته بودند. همچنین، تأکید بر بازسازی صنایع و تسلیحات هسته‌ای امریکا و تهدید به خروج از پیمان منع تولید و آزمایش سلاح‌های میان برد هسته‌ای موسوم به (INF) نیز در این راستا از موضوعیت برخوردار می‌شود.

از سوی دیگر، به اعتقاد ترامپ برای اینکه توان عملیاتی امریکا در دفاع از منافع خود همچنان در سطوح بالا حفظ گردد، لازم است هر از گاه عملیات‌های نظامی چندی در دستور کار پنتاگون باشد که از راه دور انجام شود و مستلزم حمله نظامی گسترده نباشد. حمله هوایی و موشکی امریکا به سوریه و پایگاه هوایی الشعیرات در سالهای ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ و استفاده از مادر بمب‌ها علیه طالبان در افغانستان در آوریل ۲۰۱۷ در این راستا صورت گرفتند. در همین راستا، هرچند سند استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ مداخله‌گرایی را نفی نمی‌کند اما بر تقویت قدرت نظامی امریکا اعم از متعارف و استراتژیک تأکید ویژه‌ای می‌نماید و آن را پایه و اساس حفظ صلح و ثبات در جهان قلمداد می‌کند. سند مهم «بررسی وضعیت هسته‌ای امریکا» موسوم به NPR^{۲۰} نیز نوسازی جنگ افزارهای اتمی امریکا را اولویت اصلی امریکا دانسته و به تولید و بکارگیری نوعی سلاح‌های جدید اتمی کوچک، کاربرد سلاح اتمی علیه

دشمنان امریکا در شرایط حاد^۱ و مانند آن اشاره نموده که نوعی عزیمت جدی از دولت‌های گذشته بخصوص سلف آن بشمار می‌رود. این اقدامات حاکی از اولویت یافتن قدرت سخت امریکا در این دوره است تا بتواند بعدی نظامی قدرت امریکا و ماهیت بازدارنده آن را تقویت نماید.

چهارم - سواری مجانی: شاید یکی از مفاهیم مهم دیگر در ادبیات ترامپ، مخالفت مکرر وی با «سواری مجانی»^۲ توسط متحدین امریکا است. در ادبیات ترامپ، منافع ملی بر اساس امنیت ملی و امنیت ملی نیز به ساده‌ترین شکل آن به معنای منافع اقتصادی تعریف می‌شود. لذا سایر مفاهیم مانند کمک به صلح و امنیت جهانی و ثبات راهبردی و همچنین، امنیت متحدین امریکا در مناطق ژئواستراتژیک جهان، برای ترامپ معنا و مفهوم سواری مجانی است و باید متوقف شود. در این مورد از اظهارات ترامپ چنین برداشت می‌شود که وی معتقد است «امنیت» کالایی است که امریکا بعنوان قدرت برتر آن را برای سایر کشورها بخصوص متحدین و شرکای خود تأمین می‌کند و سایرین باید «بهای» آن را پردازند. ترامپ بارها به روشنی و صراحت از متحدین امریکا به این خاطر انتقاد کرده است. به همین دلیل، این یکی از مهمترین نظریه‌های راهبردی ترامپ است که در زمان مبارزات انتخاباتی بروز و ظهور یافت. این نظریه به روشنی مؤید دیدگاه وی برای کنار گذاشتن سواری مجانی از سوی متحدین از یکسو و برقراری رهبری جهانی امریکا با هزینه‌های متحدین از سوی دیگر است. ترامپ در مناظره‌ها با هیلاری کلینتون نامزد دموکراتها (سپتامبر ۲۰۱۶) در شبکه خبری سی ان ان، اظهارداشت: «من به ژاپن و کره جنوبی اجازه خواهم داد تا مقادیر معتنابهی تجهیزات نظامی بسیار پیشرفته و پیچیده از امریکا خریداری نمایند.»^{۱۱} این جمله وی از سوی رسانه‌ها به فروش تسلیحات هسته‌ای تعبیر شد و ترامپ نیز نه تنها آن را تکذیب نکرد بلکه در پاسخ به این پرسش مجری که آیا منظورت از سلاحهای پیشرفته، جنگ

1. Extreme Circumstances

2. Free Riding

افزارهای هسته‌ای است؟ پاسخ داد: «می‌توانم صادقانه بگویم؟ ممکن است اکنون زمانی باشد که این سیاست را تغییر دهیم.» وی افزود: «یک زمانی باید بگویم بهتر است ژاپن و کره جنوبی خودشان از خود دفاع کنند.»^{۲۲} واقعیت این است که تنها محوری که ترامپ این موضوعات را با آن محاسبه می‌کند منافع اقتصادی است درحالی که به پیامدهای استراتژیک اینگونه موضوعات نمی‌اندیشد.

همین وضعیت در مورد اتحادیه اروپایی و اعضای ناتو نیز تکرار شده است. ترامپ در جریان اجلاس گروه ۷ در کانادا در ژوئیه ۲۰۱۷ متحدین عضو ناتو را به صراحت به «سواری مجانی» متهم کرد^{۲۳} که با سوء استفاده از تضمین امنیتی امریکا هیچ هزینه‌ای بابت انجام این کار تقبل نمی‌کنند درحالی که باید سهم خود را بپردازند. استدلال ترامپ تاکنون این بوده که اگر امریکا متحد این کشورها (اروپا و اعضای ناتو) است آنها باید برای حفظ این اتحاد و ادامه حمایت‌های امریکا از آنها هزینه پرداخت کنند. از این زاویه خروج امریکا از INF که برای امنیت اروپا حیاتی است، معنا می‌یابد. ترامپ بارها گفته است: امریکا در طول بیش از ۷۰ سال پس از جنگ جهانی دوم بدون هیچ چشم‌داشتی برای شراکت در هزینه‌ها، مخارج امنیت متحدین خود را پرداخت کرده است، اکنون که دچار مشکل شده آنها باید این هزینه‌ها را جبران کنند. اوج این چالش‌ها در جریان اجلاس سران گروه ۷ در کانادا روی داد که، بین رهبران متحدین مشاجرات و بگومگوهای بسیار جدی و تلخی اتفاق افتاد که در تاریخ مناسبات آنها بی سابقه بوده است.

پنجم - مقابله با قاعده مندی: درحالی که تاکنون یکی از ویژگی‌های نظام بین‌المللی موجود قاعده مندی و رعایت هنجارها و نرم‌ها و معاهدات بین‌المللی از سوی قدرت‌های بزرگ و پیش‌بینی پذیری نسبی بوده است، درطول دو سال گذشته مجموعه رفتارهای سیاست خارجی امریکا بگونه‌ای جدی پیش‌بینی ناپذیر و مغایر این وضعیت بوده است. این رفتارها در حوزه‌ها و جهات مختلف خود را نشان داده است از جمله درخصوص، موضع و رویکرد نهایی ترامپ

نسبت به روسیه که هنوز نامشخص است. روابط با متحدین در شرق آسیا، جنگ تعرفه‌ها، تداوم حیات ناتو، روابط با چین، روابط با اتحادیه اروپایی، خروج از سوریه، مبارزه مشترک با ترکیه علیه داعش، انتقال سفارت امریکا به بیت المقدس، گفتگو با رهبر کره شمالی، اعلام آمادگی برای مذاکره بدون قید و شرط با ایران، دیپلماسی توییتی و ارسال پیام‌های متضاد و تنش‌زا علیه همه کشورها در فضای مجازی و رسانه‌ای، و چندین موضوع دیگر که همه و همه، شواهدی از رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی رئیس‌جمهوری امریکا ارائه می‌دهند. این وضعیت خاص و غیرقاعده‌مند، دارای چند ویژگی عمده بوده است:

۱. اصرار بر برخی مواضع و استمرار برخی از آنها که بخش مهمی از وعده‌های انتخاباتی ترامپ را تشکیل می‌دهد، مثل خروج از معاهده آب و هوایی پاریس، خروج از TPP، خروج از برجام و مقابله با ایران، خروج از سوریه.

۲. تغییر یا تعدیل و گاه عقب‌نشینی از وعده‌ها و نظریات گذشته که باعث شده رفتارهای جدیدی از خود بروز دهد، یا اصولاً رفتارهای گذشته‌اش را تعدیل کند. برای نمونه، ترامپ در جریان مبارزات انتخاباتی و پس از آن و تا قبل از شرکت در اجلاس سران ناتو در اروپا (بروکسل)، بارها پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) را سازمانی منسوخ توصیف کرد که کاربرد خود را از دست داده و به سازمانی کهنه، بیهوده و فاقد کارایی تبدیل شده است. اما مدت کوتاهی بعد از ورود به کاخ سفید، بلافاصله موضع خود را تعدیل کرد و حتی در جریان اجلاس سران ناتو در بروکسل در می ۲۰۱۷ نقش ناتو را برای حفظ صلح و امنیت در جهان بسیار مهم توصیف کرد.^{۲۵} البته هنوز هم نظر نهایی وی معلوم نیست. این وضعیت، برای امریکا بحران اعتبار ایجاد کرده است^{۲۶} اما نوعی تلاش برای تقابل با نظم بین‌المللی موجود و قواعد رفتاری آن تلقی می‌شود.

۳. فقدان استراتژی روشن در مورد موضوعات مهم سیاست خارجی و امنیت ملی و تلاش برای پرده‌پوشی و یا ادعای دروغ مبنی بر اینکه دارای استراتژی مدون است. ترامپ دارای شخصیتی پرنوسان و فاقد رویکرد نظری و

مفهومی عمیق در حوزه سیاست خارجی و فاقد راه حل روشن برای بحرانهای جدی و پیچیده جامعه جهانی است و به همین خاطر صرفاً تلاش می‌کند بعنوان یک پوشش و بعنوان یک حرکت فرار به جلو در مقابل منتقدین و در خوشبینانه‌ترین حالت، بعنوان یک اقدام تاکتیکی در مقابل رقبا، از این ایده استفاده کند که "پیش‌بینی ناپذیری وی یک استراتژی است". عبارتی، ترامپ فقط ادعا می‌کند که برای بسیاری از بحران‌ها و مشکلات بین‌المللی طرح سرّی و مخفیانه دارد که نباید متحدین و دشمنان از آن مطلع باشند و می‌کوشد با نمایش‌های مختلف آن را بقبولاند. درحالی‌که، حرکات و رفتارهای وی در استفاده از توییت‌ها برای اعلام تصمیماتی که گاه هیچیک از مشاورین و اعضای تیم امنیت ملی وی از آن مطلع نیستند (مثل اعلام تصمیم به تعلیق تمرین‌های نظامی با کره جنوبی در کنفرانس مطبوعاتی در ژوئیه ۲۰۱۸، اعلام آمادگی برای مذاکره بدون قید و شرط با ایران در اکتبر ۲۰۱۸، اعلام خروج نیروهای نظامی آمریکا از سوریه در دسامبر ۲۰۱۸) خلاف آن را اثبات می‌کنند.

۴. بروز واکنش‌های نسنجیده و تند و نوسانهای شدید در مواضع، همگی مؤید شخصیت غیرسیاسی ترامپ و حتی مبین یک شخصیت ضد سیاستمدار وی است. ترامپ یک شخصیت تجاری و کاسب است که برای رسیدن به اهداف سیاسی خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود و هیچ محدودیتی برای خود قائل نیست. به همین دلیل، واکنش‌های تند و نسنجیده از خود بروز می‌دهد که در کنار سایر موارد، باعث افزایش عدم قطعیت در نظام و آشفتگی بیش از پیش آن می‌شود.

کنش‌های جهانی مهم آمریکا علیه نظم موجود

ترجمان عملی ایده‌ها و مفاهیمی که در این جا از آنها بعنوان آیین سیاست خارجی آمریکا یاد شد، در اقدامات و رفتارهای عملی دولت ترامپ خود را نشان دادند. ترامپ برای بهبود موقعیت جهانی آمریکا در دوره جدید، از زمان

حضورش در کاخ سفید، اقدامات و تحرکات جدیدی را در دستور کار قرارداده است که دارای دو ویژگی مهم هستند:

- ۱) جهت گیری سیاست خارجی این کشور را دچار تحول نموده و از چندجانبه گرایی به سمت یک جانبه گرایی سوق یافته است.
- ۲) نظم بین‌المللی را دچار تشتت و آشفتگی نموده و از پیش بینی پذیری و قاعده مندی خارج ساخته است.

در توصیف ویژگی نخست می توان افزود که رفتارهای وی با گذشته (هفت دهه سیاست خارجی امریکا) متفاوت است؛ زیرا درحالی که در گذشته تلاش‌ها بر حفظ ائتلاف‌ها و اتحادهای راهبردی دوره جنگ سرد متمرکز بود و چندجانبه گرایی ابزار اصلی آن تلقی می شد در این دوره خبری از همسویی و همفکری در مسائل مهم بین‌المللی نیست. ائتلاف‌ها و اتحادهای بخصوص ملل متحد از مظاهر اصلی چند جانبه گرایی تلقی می شوند و این سازوکارها برای صلح و امنیت جهانی و در نهایت استیلای جهانی امریکا حیاتی تلقی می شدند اما، در این دوره تصمیم گیرندگان جدید در امریکا رفتارها و اقداماتی در پیش گرفته اند که با الگوهای رفتاری معمول از سوی امریکا در جایگاه یک کنشگر حافظ وضع موجود تفاوت دارد. کنش‌های کنونی بیش از هرچیز به معنای تلاش برای تغییر این شرایط است و به همین دلیل باعث نگرانی سایر بازیگران شده است. اظهارات ترامپ در داووس مبنی براینکه، "امریکا نخست" به معنای امریکایی به تنهایی نیست نتوانست این نگرانی‌ها را کاهش دهد. اما ویژگی دوم به این معناست که این اقدامات شرایط نوین و فضای عدم قطعیت^۱ و تنش آلودی در سطح بین‌المللی ایجاد کرده است که بازیگران مختلف اعم از متحد و رقیب را دچار سردرگمی و ابهام ساخته است. بدیهی است که این رفتارها بطور مستمر از سوی سایر بازیگران تحلیل و ارزیابی می شوند. به همان میزان که متحدین و شرکای راهبردی امریکا از رفتارهای آن احساس نگرانی می کنند که مبدا اتحاد راهبردی و ژئوپلتیک آنها را دچار فروپاشی نماید و در نهایت با

^۱. Uncertainty

تهدید امنیت غرب در مقابل روسیه و چین موقعیت آنها تضعیف گردد، رقبای امریکا مانند چین و روسیه نیز نه تنها در درک این رفتارها دچار مشکل شده اند بلکه به همان میزان احساس نگرانی می کنند که مبادا صلح و ثبات استراتژیک در عرصه بین‌المللی را دچار تزلزل نماید. این وضعیت از روزهای آغازین ریاست جمهوری ترامپ بطور روزافزون تشدید شده بگونه‌ای که برخی رهبران کشورها خود را روز به روز در وضعیت دشواری می بینند و از پیش بینی آینده نظام و رفتارهای امریکا بعنوان کنشگر اصلی آن ناتوانند.

جنگ تجاری برسر تعرفه‌های کالاها که بین امریکا و اتحادیه اروپایی در این دوره آغاز شده است- و ترامپ نیز آن را چیز خوبی دانسته- یکی از مهمترین متغیرهای دگرگون کننده شرایط کنونی تلقی می شود که مناسبات متحدین سابق را متحول ساخته است. ترامپ درمورد واردات اتومبیل، فولاد و آلومینیوم از اروپا تعرفه‌های سنگین ۱۰ درصدی و ۲۵ درصدی وضع نمود^{۲۷} که متقابلاً اتحادیه اروپایی را وادار به مراجعه به سازمان تجارت جهانی و وضع تعرفه‌هایی بر واردات اتومبیل‌های امریکایی، محصولات و تولیدات کشاورزی و مانند آن نمود. همین وضعیت درمورد ژاپن و تجارت بین این کشور و امریکا و همچنین، کره جنوبی بر سر واردات و صادرات خودرو^{۲۸} و حتی تأمین امنیت آنها پیش آمد. ترامپ این دو کشور را تشویق نمود که به سمت داشتن سلاح اتمی بروند تا از خود دفاع کنند. معنای آن این بود که امریکا دیگر نمی تواند امنیت آنها را تأمین کند و ترامپ از این ابزار برای تغییر معادلات تجاری با این کشورها بهره گرفت. در اجلاس گروه ۷ در کانادا که جنگ لفظی شدیدی با متحدین درگرفت، ترامپ پیشنهاد نمود که روسیه نیز به این گروه دعوت شود که خود یک حرکت تاکتیکی علیه متحدین امریکا مانند فرانسه و انگلیس تلقی شد.

همین وضعیت درمورد مناسبات امریکا با ناتو در بروکسل (۱۲ ژوئیه ۲۰۱۸) نیز ایجاد شد هرچند که ترامپ در این اجلاس کوشید از مواضع خود برای فروپاشی و انحلال ناتو عقب نشینی کند اما موفق شد کشورهای عضو را متقاعد سازد که به نظرش درخصوص سهم کشورها برای تأمین بودجه (۲

درصد) و حتی افزایش آن تن در دهند. ترامپ با ادعای پیروزی اظهار داشت که این هزینه‌ها حدود ۴۰ میلیارد دلار می‌شود و این رقم بی سابقه‌ای است.^{۲۹} ترامپ در همین نشست به آلمان اهانت کرد و گفت که آلمان توسط روسیه کنترل می‌شود و برده روسیه است.^{۳۰} مناسبات رهبران امریکا و کانادا نیز وضع بهتری نداشت و ترامپ با توییت‌های پی در پی جاستین ترودو نخست وزیر کانادا متحد نزدیک کشورش را هم مورد اهانت بی سابقه قرار داد. بدیهی است که مذاکرات بعدی درخصوص انحلال و جایگزینی نفتا و ساخت دیوار مرزی با مکزیک نیز از موضوعاتی بوده که روابط امریکا با بخش دیگری از متحدین سنتی و ژئواستراتژیک این کشور را به سمت آشفتگی پیش برده و در نتیجه معادلات گذشته بین‌المللی را دچار تغییر ساخته است.

این الگوی رفتاری امریکا در تضاد با الگوهای گذشته است که ائتلاف‌ها و اتحادهای دوره جنگ سرد محور اصلی مناسبات فرآتلانتیک و تأمین امنیت آنها در مقابل روسیه تلقی می‌شد و جهت گیری آن سازوکارها نیز بطور عمده علیه روسیه بعنوان دشمن توسعه طلب متحدین اروپایی امریکا بود. اهمیت این رفتارهای ترامپ در این است که نه تنها قوانین و هنجارهای موجود را نادیده می‌گیرد بلکه در مواردی معاهدات بین امریکا و متحدین را نیز نقض کرده که نفتا (پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی) مهمترین آنهاست. این وضعیت درک رفتارهای امریکا برای دوستان و دشمنان را دشوار ساخته است. امریکای نوین متحدین سابق را دشمن و رقیب خطاب می‌کند و دشمنان قدیم را دوست تلقی می‌نماید. کافی است به توییت‌ها و پیامهای ترامپ و رفتارهای سیاست خارجی امریکا در رابطه با روسیه و کره شمالی دو دشمن تاریخی امریکا دقت شود تا نمونه‌های این نوع رفتارهای دولت ترامپ با عینیت بیشتری درک شود. ملاقات‌های ترامپ و مواضع بسیار دست پایین وی در مقابل پوتین (۱۶ ژوئیه ۲۰۱۸ - هلسینکی) و کیم جونگ اون رهبر کره شمالی (۱۲ ژوئن ۲۰۱۸ - سنگاپور) در تاریخ ۷۰ ساله سیاست خارجی امریکا بی سابقه است. در این زمینه، خروج از نفتا و شروع مذاکرات مجدد و امضای توافق موسوم به

«موافقتنامه بین امریکا، مکزیک و کانادا»^۱، جنگ تعرفه‌ها با چین و آغاز مذاکرات برای توافق جدید، خروج از برجام (توافق هسته‌ای ۵+۱ با ایران) و اعلام آمادگی برای امضای توافق جدید با ایران، برخی از مهمترین تلاش‌ها در این راستا، یعنی بازسازی نظم موجود تلقی می‌شود. ممکن است گفته شود که هدف از این اقدامات این است که ترامپ سعی دارد دستاوردها و میراث اوپاما و دولت‌های پیش از خود را کنار گذارد تا دستاوردهای خودش بزرگ جلوه نماید؛ با چنین فرضی، قواعد و مقررات گذشته بی اعتبار شده و نظم موجود دچار اختلال خواهد شد. برای مثال، خروج از عهدنامه مودت ایران و امریکا (۱۳۳۴) و یا اعلام کناره گیری از دیوان بین‌المللی دادگستری موسوم به ICJ در ۳ اکتبر ۲۰۱۸ و بازنگری در معاهداتی که امریکا را ناگزیر از مراجعه به دیوان (رکن قضایی ملل متحد) می‌کند را چگونه می‌توان تفسیر نمود جز اینکه پشت کردن به چندجانبه گرایی بعنوان اصل بنیادین نظم موجود و قاعده مند کنونی و در پیش گرفتن رفتارهای یکجانبه برای تغییر شرایط موجود است. سخنرانی جان بولتون در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۸ در خصوص اقدامات تنبیهی علیه دیوان بین‌المللی کیفری و مجازات آن بخاطر صدور احکامی علیه مقامهای رژیم صهیونیستی، اوج رفتارهای یکجانبه برای بازنگری در قواعد نظم موجود است.^{۳۱}

اما این الگوی رفتاری صرفاً به این موارد ختم نمی‌شود و گستره وسیعی را در برمی‌گیرد. در نتیجه، شاید رفتارهای عجیب و غیرمعمول ترامپ با سازمانهای بین‌المللی و معاهداتی که پایه و اساس نظم بین‌المللی قاعده مند کنونی را تشکیل می‌دهند، مهم تر از آن بخش از رفتارهایی باشد که به متحدین امریکا مربوط می‌شود. زیرا با اصول و قواعد بین‌المللی که نظم و ثبات را در عرصه بین‌المللی تأمین می‌کند و کشورها بعنوان واحدهای سیاسی چندین دهه با آنها زندگی کرده و رفتارهای خود را تنظیم کرده اند، در تضاد است. همین رفتارها مؤید آن است که ترامپ بدنبال بازسازی و بازنگری در نظم موحود است. این رفتارها طیفی از اقدامات و تصمیمات را شامل می‌شوند که برخی از آنها مانند

۱. United States–Mexico–Canada Agreement (USMCA).

خروج یکجانبه از معاهدات، سازمانها، نهاد و رژیم‌های بین‌المللی در چند دهه گذشته نقش مهمی در ایجاد و حفظ صلح و ثبات بین‌المللی داشته‌اند. لذا، خروج از این معاهدات چندجانبه و در مقابل، در پیش گرفتن یکجانبه‌گرایی فزاینده در مقابل سایر کشورهای دوست و دشمن، نمی‌تواند معنایی جز تلاش برای بازسازی و بازنگری نظم موجود بین‌المللی داشته باشد. اهم اقدامات امریکا برای خروج از معاهدات ویا تهدید به خروج از آنها از قرار زیر است:^{۳۲}

- خروج از معاهده تجارت آزاد شرق آسیا موسوم به «موافقتنامه مشارکت فرا اقیانوس آرام» یا TPP در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۷،
- تهدید به خروج از سازمان تجارت جهانی در ۱ مارس ۲۰۱۷،
- خروج از معاهده آب و هوایی (اقلیمی) پاریس در ۲ ژوئن ۲۰۱۷،
- اعلام کناره‌گیری از سازمان بین‌المللی علمی و فرهنگی ملل متحد موسوم به یونسکو در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۷،
- خروج از پیمان چندجانبه و بین‌المللی هسته با ایران موسوم به برجام (JCPOA) در ۸ می ۲۰۱۸،
- اعلام خروج از شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در ۱۹ ژوئن ۲۰۱۸،
- کناره‌گیری از دیوان بین‌المللی دادگستری موسوم به ICJ در ۳ اکتبر ۲۰۱۸
- اعلام خروج از پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی یا نفتا (NAFTA) در ۳۱ اوت ۲۰۱۸ و امضای توافق جایگزین آن که در اکتبر ۲۰۱۸ انجام شد.
- خروج از معاهده دوجانبه مودت و روابط اقتصادی، تجارت و کنسولی بین ایران و امریکا در سال ۱۳۳۴ در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۸،
- کناره‌گیری از معاهده پستی جهانی ۱۱۴ ساله سازمان ملل متحد در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۸،
- اعلام خروج از معاهده تسلیحات استراتژیک با روسیه موسوم به آی.ان.اف. (INF) در ۲۱ اکتبر ۲۰۱۸ و سپس در ۱ فوریه ۲۰۱۹ که به معنای تهدید امنیت اروپا در مقابل روسیه است.

بازسازی نظم و بازنویسی قواعد رفتاری آن

این رفتارهای سیاست خارجی امریکا در شرایطی انجام می‌شود که امریکا برغم ظهور بازیگران جدید و چالش‌های ایجاد شده در برابر موقعیت جهانی خود که نوعی پراکندگی در توزیع قدرت ایجاد کرده است، همچنان از موقعیت جهانی بی‌رقیبی برخوردار می‌باشد. به همین علت، ترامپ و تیمش از تغییر و اصلاح این نظم سخن نگفته‌اند. البته، باورهایی مبنی بر اینکه، نظام بین‌المللی هنوز در مرحله انتقالی قرار دارد^{۳۳} نیز از مبانی قوی برخوردار است و به همین دلیل نگرانی ترامپ دلایل و انگیزه‌های عینی دارد. اینکه در این شرایط بازیگران مختلف می‌کوشند موقعیت جدیدی برای خود جستجو کنند و یا موقعیت بدست آمده را تثبیت نمایند، در حقیقت به معنای فرآیند افول قدرت امریکا و ظهور یک نظام چندقطبی است که قدرت برتر امریکا را زیر سؤال برده است. باوجود این، واقعیت‌ها حاکی از آن است که تحول عمده و تعیین‌کننده‌ای در موقعیت و جایگاه امریکا در سلسله مراتب قدرت در ساختار کنونی نظام بین‌الملل روی نداده است. درواقع، تحولات ساختاری دهه‌های اخیر قادر نبوده‌اند دگرگونی معنا داری در رده بندی (سلسله مراتب) قدرت امریکا در سطح جهانی ایجاد نمایند و یا باعث شوند دیگر کشورها در رده بالاتری از امریکا قرارگیرند. اما روشن است که قدرت‌های نوظهور جهانی (مانند چین و روسیه) و روندهایی مانند جهانی شدن و افزایش قدرت تهدیدهای سایبری، افزایش قدرت بازیگران غیردولتی، ظهور ایدئولوژی‌های ضدامریکایی، توان بحران سازی قدرت‌های منطقه‌ای و مانند آن چالش‌های مهم و عمده‌ای را در مقابل ابعاد مختلف قدرت جهانی امریکا (در حوزه‌های نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک، اقتصادی، فرهنگی و علمی) ایجاد کرده‌اند. بنابراین، از این زاویه می‌توان گفت امریکا بطور کلی یک ابرقدرت نگران است که نسبت به چالش‌های فراروی قدرت خود دغدغه جدی دارد. البته، این ماهیت سیاست قدرت در عرصه بین‌المللی است و واحدهای سیاسی همواره نسبت به جایگاه و موقعیت خود چنین نگرانی دارند؛ اما روند تحولات در چند دهه اخیر بگونه‌ای

بوده که نخبگان سیاسی در این کشور احساس ترس و دلهره دارند که مبادا امریکا به سرنوشت قدرت‌های بزرگ به تاریخ بپیوندد. در داخل امریکا در این خصوص دو دیدگاه یا نظریه کم و بیش، افراط و تفریطی به چشم می‌خورد: یکم،^{۳۴} نظریه پردازان نومحافظه کاری مانند «چارلز کراتهامر»^{۳۵} و همفکران وی که معتقدند امریکا تا آینده قابل پیش بینی ابرقدرت بلامنازع خواهد بود^{۳۶} و می‌توان از آنها به «تفوق‌گرایان»^۱ تعبیر نمود. دوم، آن دسته نظریه پردازانی که در مقابل این گروه قرار دارند و از آنها به افول‌گرایان^۲ و منتقدین قدرت امریکا یاد می‌شود.^{۳۷} از جمله این افراد کسانی مانند فرید زکریا هستند که معتقدند بر اساس آمار و ارقام می‌توان اثبات نمود که قدرت امریکا خواه نا خواه روبه افول است و این سرنوشت محتوم و تاریخی قدرت‌های بزرگ است.^{۳۸}

اما دیدگاه‌های نوع سومی هم وجود دارند که نظریه‌های بینابینی تلقی می‌شوند. طیف وسیعی از نظریه پردازان روابط بین‌الملل از جمله، جان ایکنبری، گراهام الیسون، ریچارد هاس، جوزف نای و دیگران در این طیف قرار دارند. این طیف هرچند متنوع بوده و در جزئیات دارای تفاوت‌های زیادی هستند اما بطور کلی معتقدند قدرت امریکا توسط قدرت‌های غیر غربی دچار چالش شده و نظم لیبرال دموکراسی نیز از درون (در اثر روندها و تحولات سیاسی داخلی مانند جنبش‌های راست‌گرا و ناسیونالیست) در حال تضعیف است؛ اما این امر به این معنا نیست که قدرت امریکا روبه افول و زوال است زیرا امریکا و متحدان غربی اش می‌توانند و باید این وضعیت را بهبود بخشند. ضمن اینکه، سایر قدرتهای در حال ظهور نیز نمی‌توانند رهبری جهانی امریکا را دچار چالش سازند. این‌ها دو روی یک سکه اند؛ ضعف امریکا به قدرت سایر بازیگران و عکس آن ارتباط دارد و دارای اثر متقابل است.

امریکای ترامپ نیز نگران همین وضعیت و برنامه‌هایش نیز برای مقابله با آن طراحی شده است. «والتر راسل مید» یکی از نظریه پردازان برجسته

1. Triumphalists

2. Declinists

مؤسسه نومحافظه کار هودسون و نزدیک به ترامپ و ستون نویس روزنامه وال استریت ژورنال، در مقاله‌ای در مجله فارین افرز ضمن اشاره به این نگرانی، تشریح نمود که برای نخستین بار در تاریخ ۷۰ ساله امریکا رئیس جمهوری انتخاب شده است که سیاست‌ها، عقاید و نهادهایی را که قلب سیاست خارجی امریکا پس از جنگ جهانی دوم را تشکیل می‌دادند، بی ارزش ساخته است.^{۳۹} امریکای ترامپ سرنوشت دیگر قدرت‌های جهانی را در تاریخ دیده و از سیطره انگلستان در قرن بیستم درس گرفته است. سند استراتژی امنیت ملی ترامپ در سال ۲۰۱۷ آکنده از این نگرانی و هراس است که سایر قدرت‌ها در خصوص تقویت ابعاد قدرت خود پیش رفته و برنامه ریزی کرده اند و امریکا عقب مانده است. به همین دلیل، این سند بالادستی توصیه‌هایی را برای مقابله با این وضعیت ارائه کرده است. اما رفتارهای امریکا در این دوره معطوف به بازسازی و بازنگری در ساختار و بازنویسی در قواعد و رویه‌های رفتاری واحدهای سیاسی در آن است. هرچند رفتارهای امریکا تاکنون بطور عمده از نوع شالوده شکنانه بوده و یا همانگونه که والتر راسل مید گفته است، قواعد و رویه‌های کارآمد موجود را یا زیرسؤال برده و یا بشدت بی ارزش و متزلزل ساخته است. برای بازسازی نظم موجود و جایگزینی قواعد آن ابتدا باید آن قواعد مورد تردید و سؤال واقع شده و بی اعتبار شوند که در این مدت دولت ترامپ همین کار را کرده است.

از طرفی، این دولت هنوز نتوانسته یا قادر نبوده است قواعد جدیدی را جایگزین نماید که برای همه بازیگران قابل پذیرش باشد و تشدید تنش و اختلافات بین امریکا و سایر بازیگران مانند چین و روسیه نیز به همین دلیل است. هرچند باید افزود که دولت در این جهت در حرکت است و می‌کوشد قواعد، رویه‌ها و هنجارهای جدیدی را جایگزین نماید. این امر باعث تشدید تنش و مضاعف شدن آشفتگی بین‌المللی شده است. اگر آنطور که نواقع‌گرایان ساختاری (کنت والتز و سایرین) و یا نظریه پردازان رژیم‌های بین‌المللی معتقدند، تنها بازیگران اصلی و قدرت‌های بزرگ نظام می‌توانند قواعد رفتاری

در ساختار را تغییر دهند، می‌توان انتظار داشت که امریکا با توجه به جایگاهش بتواند نظمی را دچار چالش و یا نظم جدیدی را سامان دهد و بر ساختار نظام بین‌المللی بشدت اثرگذار باشد. بنابراین، الگوهای رفتاری امریکا در شرایط کنونی باید بر همین منوال تحلیل شود. با توجه به نظریات مطرح شاید بتوان نظرات (آیین سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی) ترامپ و تیمش در مورد موقعیت جهانی امریکا را در حد فاصل بین نظریه‌های ابرقدرت گرایان و افول‌گرایان تعریف نمود که به نظریه‌های بینابینی (نوع سوم) موسوم هستند. اما رفتارهای دولت ترامپ در عمل از این نوع نظریه‌ها کمی فراتر می‌رود و برنامه‌هایی را در دست اجرا دارد که آن را به نظریه گروه نخست (تفوق‌گرایان) نزدیک می‌سازد. به همین دلیل، شاید بتوان از این نظرات بعنوان نظریه بازسازی و یا بازنگری (تجدید نظر طلبان)^۱ در نظم موجود تعبیر نمود. بدین معنا که، دولت ترامپ با آگاهی نسبت به اینکه، امریکا هنوز از برخی توانایی‌های قابل قبول در حوزه نظامی، اقتصادی و سیاسی یا جوهی از قدرت سخت برخوردار است که می‌تواند برخی گزینه‌ها را بر بازیگران مختلف (حتی متحدینش) تحمیل نماید، می‌کوشد با اقداماتی پیشگیرانه ضمن حفظ و تقویت قدرت کنونی امریکا، از فرصت‌های موجود برای تثبیت یا آنچه ترامپ بازگشت عظمت امریکا (موقعیت هژمونیک) یاد می‌کند، بهره‌برداری نماید. از سوی دیگر، این دولت با احساس نگرانی از ظهور قدرتهای اقتصادی مهمی مانند چین - هرچند این کشور تاکنون نتوانسته است قدرت و رهبری امریکا را دچار چالش نماید و تا آینده قابل پیش‌بینی نیز بعید است چنین کند - و نیز قدرت‌های نوظهور دولتی و غیردولتی دیگری که برتری سیاسی و اقتصادی امریکا را تهدید می‌کنند، قصد دارد مانع شکل‌گیری وضعیتی شود که برتری امریکا در معرض تهدید قرار گیرد.

در حقیقت، رفتارهای امریکا دارای دو بخش تهاجمی (هدفمند) و تدافعی (مقابله جویانه) است. رفتارهای بخش نخست جنبه تهاجمی، برنامه‌ریزی شده

^۱. Revisionist

و فعالانه دارد و با این باور که امریکا هنوز در همه ابعاد قدرت از برتری قابل توجهی برخوردار است می‌تواند با برنامه‌هایی هژمونی جهانی خود را تثبیت نماید و یا هژمونی از دست رفته را بازیابد.^{۴۰} اما بخش دوم رفتارهای امریکا که جنبه تدافعی دارد، می‌کوشد با چالش‌هایی که، علیه آنچه از آن با عنوان هژمونی و رهبری امریکا (حاکمیت ملی) خوانده می‌شود، مقابله کند. جنگ تجاری امریکا با چین با هدف کاهش کسری تجاری و تضعیف چین و یا خروج از پیمان‌های راهبردی مانند INF در مقابل روسیه را می‌توان در این راستا تفسیر نمود. در این بخش چون بازیگران مختلف می‌کوشند موقعیت جدیدی برای خود جستجو نمایند و یا موقعیت بدست آورده را تثبیت نمایند و این وضعیت برای امریکا نگران کننده است، می‌کوشد با آنها مقابله کند. شاید بتوان رفتارهای امریکا را در چنین بستری توضیح داد که در مجموع با هدف بازسازی و بازیگری در نظم موجود صورت می‌گیرد. از طرفی، ترامپ نظم لیبرال دموکراسی را قبول دارد و برغم انتقاداتی که از برخی رفتارهای وی در داخل و در رابطه با مطبوعات و رسانه‌ها صورت می‌گیرد، علیه دموکراسی لیبرال نیست. بلکه ایده‌های ترامپ از یکسو، محصول کشمکش تاریخی میان تفکر بین‌المللی گرای لیبرال با آن چیزی است که والتر راسل مید از آن به «جکسونیسم» یا درونگرایی روستایی تعبیر می‌کند و از سوی دیگر، ریشه در تفکرات نومحافظه کاری دارد که خود بخشی از تفکر لیبرال است.

این شاخه لیبرالها براین باورند که، بهترین روش برای پیشبرد آرمانها و دستور کار لیبرالی امریکا از طریق کنش‌های یکجانبه و درنهایت کنش‌های توأم با همکاری داوطلبانه با بازیگران همسو است. ترامپ علیه نظم لیبرال نیست و به تعبیر گراهام ایلسون، هیچ دولتی در امریکا بدنبال برقراری یا دفاع از نظم لیبرال دموکراسی نبوده است که ترامپ بخواهد آن را کنار بگذارد^{۴۱} یا علیه آن باشد بلکه همه آنها بدنبال حفظ دموکراسی در داخل بوده و در خارج در پی منافع ملی امریکا بوده‌اند. حتی برخی فراتر رفته و معتقدند ترامپ لیبرال واقعی است.^{۴۲}

در واقع، ترامپ حتی در نخستین بیانیه‌ها و اظهاراتش در دهه ۱۹۸۰ و در اولین روزهای ورودش به عرصه سیاست هیچگاه علیه دموکراسی نبوده اما نظرات اقتصادی اش بشدت حمایت گرایانه و ناسیونالیستی بوده است. جامعه پذیری سیاسی ترامپ در شهر نیویورک سپری شده است؛ شهری که به ویژگی لیبرالیسم مشهور است. برای مثال، در دوره رقابت‌های انتخاباتی مقدماتی حزب جمهوریخواه حتی هم حزبی‌های ترامپ مانند سناتور محافظه کار «تد کروز» (از تگزاس) با اصطلاح اعتقاد به ارزش‌های نیویورکی^۱ ترامپ را متهم به لیبرال‌گرایی نیویورکی نمود. لذا ترامپ علیه دموکراسی لیبرال نیست؛ هرچند ارزش‌های دموکراتیک در ذهن جمهوریخواهان، در مقایسه با دموکرات‌ها از اولویت پایین تری برخوردار است. از این رو، برای تبیین بهتر تصمیمات و رفتارهای امریکا در این دوره لازم است کنش‌های صورت گرفته توسط دولت ترامپ را هدفمند و به منظور بازسازی نظم موجود تعبیر نمود. از این جهت، اشاره مجدد به سخنرانی پمپئو در بروکسل (۴ دسامبر ۲۰۱۸) از اهمیت برخوردار می باشد. پمپئو در این سخنرانی خود از تعبیر «اصلاح نظم بین‌المللی لیبرال» سخن گفت؛ بگونه‌ای که نظم بین‌الملل در خدمت شهروندان امریکا باشد. در این تعبیر هم حفظ نظم موجود نهفته است و هم ناسیونالیسم و حمایت‌گرایی اقتصادی ترامپ خود نمایی می کند.

این اظهارات پمپئو و مجموعه مواضع و اقدامات دولت ترامپ در خصوص خروج از معاهدات مهم بین‌المللی و منطقه‌ای اعم از توافق‌ها و پیمان‌های اقتصادی مانند پیمان تجارت آزاد اقیانوس آرام موسوم به TPP، خروج از پیمان آب و هوایی پاریس، خروج و مذاکره مجدد در مورد پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی، خروج از سازمان‌های بین‌المللی مانند شورای حقوق بشر، یونسکو و یا خروج از برجام بعنوان توافقی چندجانبه که بخش مهم آن گسترش مناسبات اقتصادی کشورهای ۱+۵ شامل امریکا با ایران است، و جنگ تعرفه‌ها با متحدین از یکسو و سایر تحرکات دولت امریکا شامل تهدید به خروج

^۱. New York Values

از سازمان بین‌المللی تجارت (WTO)، کاهش کمک‌های اقتصادی، زیرسؤال بردن نقش ناتو و روابط متشنج با متحدین سنتی این کشور در این دوره، حاکی از آن است که ترامپ راهبرد جدیدی را برای بازسازی نظام بین‌المللی بر مبنای منافع امریکا برگزیده است. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور امریکا با توسل به دکترین "امریکا نخست" همراه با جاه‌طلبی ذاتی و شخصیتی قابل توجه، بدنبال حفظ و اصلاح نظم بین‌المللی لیبرال قاعده‌مند است؛ اما بویژه نظم اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر تجارت آزاد را می‌خواهد اصلاح نماید و می‌کوشد به سمت تغییر قواعد و بازنویسی رویه‌ها و هنجارهای این نظم حرکت کند. اینکه آیا سرانجام موفق خواهد شد یا نه، موضوع قابل بحثی است و بستگی به مقاومت سایر بازیگران و استمرار دوره ریاست جمهوری ترامپ خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

ساختار کنونی نظام بین‌الملل بر اثر کنش‌های متعارض و متضاد امریکا در دو سال گذشته هنوز شاهد نوعی آشفتگی و عدم قطعیت شده است. تحول و دگرگونی در سیاست امریکا در دوره جدید در حمایت از متحدین سنتی، فاصله گرفتن از سیاست‌هایی مانند تجارت آزاد، تغییرات آب و هوایی، و اولویت دموکراسی و حقوق بشر، و مانند آن تنها بخشی از این اقدامات است. هرچند رویکرد ترامپ نسبت به سیاست خارجی تنها عامل نابسامانی فزاینده کنونی در نظم بین‌الملل نیست اما یکی از مهمترین و غیرمنتظره‌ترین عوامل این آشفتگی است.^{۴۳} در مجموع، این اقدامات و تصمیمات ترامپ از یکسو، حاکی از ناخرسندی از نظم بین‌المللی موجود و ازسوی دیگر، مؤید نوعی تلاش برای ایجاد تغییراتی برای تأمین منافع اقتصادی امریکا در شرایط تک - چندقطبی^۱ کنونی است. به تعبیر بهتر، این تلاش‌ها مبین یک نکته اساسی است: امریکای ترامپ با نظام بین‌المللی لیبرال مخالف نیست و قصد عقب‌نشینی از رهبری

^۱. Uni-Multi-polarity

جهانی ندارد. بلکه اصلاح آن را مد نظر دارد. اظهارات پمپئو و ترامپ در مورد تغییر این نظام جالب توجه است. شعار اصلی ترامپ مبنی بر اینکه قصد دارد آمریکا را دوباره بزرگ و با عظمت بسازد، معنای انزواگرایی نمی دهد. برعکس، معنای آن اولویت یافتن منافع آمریکا بر منافع سایر متحدین و شرکای آمریکا و در درجه بعد سایر قدرت هاست. آمریکا نخست به معنای یکجانبه گرایی و تضعیف چندجانبه گرایی است. هدف اصلی نظریه «آمریکا نخست»، اولویت یافتن منافع آمریکا، اعم از حاکمیت ملی و منافع ملی - و به تعبیر ترامپ منافع اقتصادی - بر منافع سایرکشورها و حتی متحدین این کشور است. هدف ترامپ بازسازی نظم موجود و اعاده وضعیت آرمانی است که خود از دوره جنگ سرد و رهبری هژمونیک آمریکا در ذهن دارد و آن را با شعار «آمریکا را دوباره باعظمت سازیم»^۱ بیان می کند. اما نکته انتقادی و در واقع ضعف نظریه ترامپ این است که این مفهوم نوستالژیک از دقت کافی برخوردار نیست و مشخص نمی باشد منظور ترامپ از بازگشت عظمت گذشته آمریکا بازگشت به چه دوره‌ای از تاریخ آمریکا است؛ بلکه حتی اگر فرض را بر دوره ریگان و جنگ سرد بگذاریم (که وی به آن خیلی باور دارد)، اساساً چنین شرایط آرمانی‌ای نه در آن دوره که تنها پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد آنهم برای یک دوره کوتاه روی داده است. در دوره جنگ سرد دو بلوک متصلب شرقی و غربی وجود داشت که هر ابرقدرتی در رأس یکی از آنها فقط قادر به رهبری معدودی از کشورهای متحد خود بودند و جنبش غیرمتعهدها نیز بلوک سومی در این دوره تلقی می شد که فارغ از تعهد به این دو بلوک بود. از مفهوم "آمریکا نخست" در ذهن ترامپ صرفاً باید همان چیزی را تداعی کرد که خود ابراز داشته است، یعنی اولویت حاکمیت ملی و منافع آمریکا با کمک اصلاح قواعد و رویه‌های نظام بین‌المللی لیبرال دموکراسی بگونه‌ای که آمریکا بتواند نقش استیلاگرایانه و هژمونیک اش را حفظ و تقویت نماید یا به تعبیر ترامپ باز یابد.^{۴۴}

^۱. Make America Great Again

¹. Remarks by Michael R. Pompeo, US Secretary of State, "**Restoring the Role of the Nation-State in the Liberal International Order**", German Marshall Fund, Brussels, Belgium (December 4, 2018), available at : <https://www.state.gov/secretary/remarks/2018/12/287770.htm>

². Andrew Roberts, "1776: would you like to reconsider?" the Wall street Journal, (October 26, 2016), available at: <http://www.wsj.com/articles/1776wouldyouliketoreconsider1477694968>, also : Zachary Karabell, "Trump's Creative Destruction of the International Order", Foreign Policy, (June 11, 2018), available at : <https://foreignpolicy.com/2018/06/11/trumps-creative-destruction-of-the-international-order/>

^۳. برای مطالعه بیشتر در مورد نقش ساختار نظام بین‌الملل در سیاست خارجی، نگاه کنید به: سیدمهدی حسینی متین، «**رویارویی آمریکا با ایران در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد**»، (تهران: مؤسسه مطالعات بین‌المللی معاصر تهران، ۱۳۹۱).

⁴. Hass, Richard, **A World in Disarray; American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order**, (New York: Penguin Books, 2017), pp.17-18.

⁵. Henry A. Kissinger, **World Order**, (New York: Penguin Books, 2014), and also: Hedley Bull, **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**, (New York: Columbia University Press, 1977).

⁶. Hass, Richard, **A World in Disarray, Op.cit., p.22.**

⁷. Ibid.

⁸. Ibid, p.28

^۹. در مورد ریشه‌های تأسیس نظم لیبرال دموکراتیک به رهبری آمریکا پس از جنگ جهانی دوم نگاه کنید به منبع زیر:

- G. John Ikenberry, **Liberal Leviathan: the Origins, Crisis and Transformation of the American World Order**, (NJ: Princeton University Press, 2011).

¹⁰. Francis Fukuyama, *the End of History and the Last Man*, (NY: Macmillan Inc., 1992).

¹¹. See at: <https://www.nytimes.com/1996/04/14/magazine/the-1980-s-april-8-1984-trump-expanding.html>

¹². Opcit.

¹³. Hass, Richard, "America and the Great Abdication", *The Atlantic*, December 28, 2017; available at:

<https://www.theatlantic.com/international/archive/2017/12/america-abidcation-trump-foreign-policy/549296/>; also see at:

<https://www.cfr.org/conference-calls/trumps-national-security-strategy>

¹⁴. Gideon Rose, "The Fourth Founding; the United States and the Liberal Order", *Foreign Affairs*, Volume 98, No. 1 (January / February 2018), pp. 9-21.

¹⁵. Edelman, Adam, "Trump to Davos: 'America First does not mean America alone'", *NBC News*, January 26 2018, available at: <https://www.nbcnews.com/politics/donald-trump/trump-tells-davos-crowd-america-first-does-not-mean-america-n841306>;

Also see at: McMaster, H.R. and Cohn, Gary D., "America First Doesn't Mean America Alone", *The Wall Street Journal*, May 30, 2017; available at: <https://www.wsj.com/articles/america-first-doesnt-mean-america-alone-1496187426>.

¹⁶. Transcript: Donald Trump's Foreign Policy Speech, APRIL 27, 2016, available at: <https://www.nytimes.com/2016/04/28/us/politics/transcript-trump-foreign-policy.html>

^{۱۷}. رساله دکتری هنری کیسینجر که اساس نظریات وی در مورد روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد به رقابت‌های قدرت‌های بزرگ اقتصادی در اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد. برای مطالعه بیشتر در این رابطه و نیز در مورد اثرات کیسینجر بر دیدگاه ترامپ به منبع زیر مراجعه کنید:

- "Donald Trump's New World Order; What a Kissinger-inspired strategy might look like", *Niall Ferguson* (09/11/2017), available at: <http://www.niallferguson.com/journalism/politics/donald-trumps-new-world-order>

¹⁸. The US National Security Strategy 2018, January 2018, available at: <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>

¹⁹. <https://www.defensenews.com/space/2019/01/24/heres-how-many-billions-the-us-will-spend-on-nuclear-weapons-over-the-next-decade/>

²⁰. The US Nuclear Posture Review, February 2018, available at: <https://www.defense.gov/News/Special-Reports/NPR/>

²¹. Shoshana Weissman, "Trump Interested in Arming Japan, South Korea with Nukes", *The Weekly Standard*, March 30, 2016; available at: <http://www.weeklystandard.com/trump-interested-in-arming-japan-south-korea-with-nukes/article/2001753>

²². Andrew Buncombe, "Donald Trump: Japan and South Korea can buy 'substantially' more sophisticated US military equipment" *The Independent*, 5 September 2017; available at:

<http://www.independent.co.uk/news/world/americas/us-politics/donald-trump-japan-south-korea-military-equipment-us-buy-sell-north-korea-nuclear-threat-missiles-a7930526.html>

²³. Sandeep Gopalan, "A new security alliance might be better than NATO free-riders", the Hill, (July 7, 2018), available at: <https://thehill.com/opinion/national-security/395875-a-new-security-alliance-might-be-better-than-nato-free-riders>, also at: Reinhard Wolf, "Make America Great Again" Donald Trump's Mission to Restore Respect for America", *ResearchGate.net*, (March 2017), available at: https://www.researchgate.net/publication/314870929_Make_America_Great_Again_Donald_Trump's_Mission_to_Restore_Respect_for_America

²⁴. سیدمهدی حسینی متین، "استراتژی پیش‌بینی‌ناپذیری ترامپ"، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۱۰۰، تهران، (۱/۶/۹۶)،

²⁵. برای آگاهی از متن سخنرانی رئیس‌جمهور امریکا و دیگر سران ناتو به آدرس زیر مراجعه کنید:

- https://www.nato.int/cps/nl/natohq/topics_50115.htm

²⁶. Yarhi-Mil, o Keren, "After Credibility, Opcit.

²⁷. <https://www.nytimes.com/2018/11/14/us/politics/trump-car-tariffs-europe.html>

²⁸. <https://www.businessinsider.com/trump-trade-war-japan-tariffs-on-cars-2018-9>

²⁹. <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-press-conference-nato-summit-brussels-belgium/>

³⁰. <https://edition.cnn.com/2018/07/12/politics/donald-trump-nato-takeaways/index.html>

³¹. <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/protecting-american-constitutionalism-sovereignty-international-criminal-court/>

^{۳۲}. برای مراجعه به مستندات و منابع این اقدامات امریکا به آدرس‌های زیر مراجعه شود:

- INF: <http://time.com/5430388/donald-trump-nuclear-weapons-treaty-inf-withdrawal>,
- Human rights council: <https://www.npr.org/2018/06/19/621435225/u-s-announces-its-withdrawal-from-u-n-s-human-rights-council>.
- UNESCO: <https://www.state.gov/r/pa/prs/ps/2017/10/274748.htm>,
- ICJ: <https://www.reuters.com/article/us-usa-diplomacy-treaty/bolton-calls-u-n-world-court-politicized-u-s-to-limit-exposure-idUSKCN1MD2CP>,
- Iran treaty 1955: <https://edition.cnn.com/2018/10/03/politics/pompeo-icj-iran-ruling/index.html>,
- JCPOA: <https://www.reuters.com/article/us-iran-nuclear-instantview/instant-view-u-s-withdraws-from-iran-deal-idUSKBN1I92UA>,
- NFTA: <https://www.usatoday.com/story/news/politics/2018/08/31/naf-ta-talks-trump-canada-trade-pact-negotiations/1157130002>,
- TPP: <https://www.bbc.com/news/world-us-canada-38721056>,
- Paris agreement: <https://www.reuters.com/article/us-usa-climatechange-companies-idUSKBN18T04N>
- WTO: <https://www.reuters.com/article/us-usa-trump-wto-idUSKBN16832U>.
- NATO: <https://www.france24.com/en/20170518-white-house-official-trump-threatens-leave-nato-usa-g7-russia>,
- UN postal scheme <https://www.theguardian.com/us-news/2018/oct/17/trump-universal-postal-union-withdraw-foreign-postal-rates>

^{۳۳}. ظریف، محمد جواد، سجادپور، سیدمحمد کاظم، و مولایی، عبداللّه، *دوران*

گذار روابط بین‌الملل در جهان پساغربی، تهران: مرکز آموزش و

پژوهش‌های بین‌المللی، ۱۳۹۵، ص. ۵.

³⁴. Stephen G. Brooks and William C. Wohlforth, "The Rise and Fall of the Great Powers in the Twenty-first Century ; China's Rise and the Fate of America's Global Position" *International Security*, Vol. 40, No. 3 (Winter 2015/16), pp. 7–53, available at:

https://www.mitpressjournals.org/doi/pdf/10.1162/ISEC_a_00225

^{۳۵}. برای مطالعه بیشتر در مورد نظریات چارلز کراثهامر به آدرس زیر مراجعه کنید:

- <https://www.politico.com/magazine/story/2018/12/30/charles-krauthammer-obituary-2018-223554>

³⁶. Dennis Shiraev and Grant Gibson, "The Case for America's Continued Superpower Status", *CORNELL INTERNATIONAL AFFAIRS REVIEW*, 2009, VOL. 2 NO. 2 | PG. 1/2 , available at:

<http://www.inquiriesjournal.com/articles/1303/the-case-for-americas-continued-superpower-status>

³⁷. Robert Kagan, "Not Fade Away; The myth of American decline", *The New Republic*, (January 11, 2012), available at:

<https://newrepublic.com/article/99521/america-world-power-declinism>

³⁸. Fareed Zakaria, *The Post-American World*, New York: W. W. Norton & Company, (April 17, 2008

³⁹. Walter Russell Mead, "The Jacksonian Revolt; American Populism and the Liberal Order", *Foreign Affairs*, March/April 2017 Issue, available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2017-01-20/jacksonian-revolt>

⁴⁰. Doug Stokes, "Trump, American hegemony and the future of the liberal international order", *International Affairs*, 94: 1 (2018), ChathamHouse.com, available at:

https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/images/ia/INTA94_1_8_238_Stokes.pdf

⁴¹. Graham Allison, "The Myth of the Liberal Order; From Historical Accident to Conventional Wisdom", *Foreign Affairs*, (June 14, 2018), p. available at, <https://www.foreignaffairs.com/print/1122449>

⁴². F.H. Buckley, "Trump May Be the True Liberal", *the Wall Street Journal*, (Dec. 31, 2018), available at:

<https://www.wsj.com/articles/trump-may-be-the-true-liberal-11546298494>

⁴³. Haass, Richard, *A World in Disarray; American Foreign Policy and the Crisis of Old Order*, New York; Penguin books, 2017, p.312.

⁴⁴. Uri Friedman, “Donald Trump Issues a Scathing Rejection of ‘Globalism’”, *the Atlantic*, (Sep. 25, 2018), available: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2018/09/donald-trump-united-nations/571270/> and, Tom Switzer, “The End of the Rules-based Liberal International Order”, Australian Outlook, Australian Institute of International Affairs, (17 AUG 2018), available at : <https://www.internationalaffairs.org.au/australianoutlook/the-end-of-the-rules-based-liberal-international-order/>